جلسه 124

شنبه 05/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در رابطه با این بود که اگر مولا بگوید آمرک أن تفعل کذا، و یا راوی خبر بدهد و بگوید أمر المولا بکذا، آیا کلمه امر دلالت بر وجوب می کند یا نه؟

ظاهر این است که همه بزرگان معتقدند به اینکه اطاعت امر صادر از مولا واجب است. اگر مولا بگوید آمرک أن تفعل کذا یا راوی بگوید امر المولا بکذا شکی نیست که اطاعت این امر واجب است ما لم یرد ترخیص من الشارع فی الترک.

ولکن اختلاف در این است که آیا منشأ وجوب اطاعت دلالت کلمه امر است بر وجوب به دلالت وضعیه، که نظر صاحب کفایه وحضرت امام و مرحوم آقای صدر و استاد ما مرحوم آقای تبریزی است.

یا اینکه دلالت ماده امر بر وجوب به برکت اطلاق و مقدمات حکمت است، که نظر محقق عراقی است.

یا اینکه اصلا کلمه امر ظهور ندارد در وجوب و صرفا حجت عقلائیه است بر وجوب. کأنه عقلاء یک اصل عملی دارند در این موارد که بر اساس این اصل عملی بدون اینکه منشأ آن ظهور خطاب باشد حجت عقلائیه می دانند خطاب امر را بر وجوب.

احتمال چهارم این است که بگوئیم: اساسا وجوب نه بر اساس ظهور لفظ است و نه بر اساس حکم عقلاء است، صرفا حکم عقل است به اینکه اگر خطاب بعث از مولا صادر شد و ترخیص در ترک هم نرسید عقل حکم می کند به وجوب.

فرق این احتمال چهارم با احتمال سوم این است که در احتمال سوم وجوب حکم شارع بود، منتهی خطاب آمرک أن تفعل کذا حجت عقلائیه بود بر این وجوب شرعی. احتمال چهارم این است که نه، اصلا وجوب حکم شارع نیست حکم عقل است. اگر بعث از مولا صادر بشود و ترخیص در ترک نرسد عقل حکم می کند به وجوب. که این نظر مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی است.

پس در مقام چهار قول وجود دارد.

قول اول: که گفته بشود که دلالت ماده امر بر وجوب به دلالت وضعیه است، عرض کردیم قول صاحب کفایه است. مرحوم آقای صدر و همینطور شیخنا الاستاذ در ماده امر همین نظر صاحب کفایه را قبول داشتند، ولو در صیغه امر (افعل) معتقد بودند که دلالت صیغه فعل بر وجوب بالاطلاق وبه برکت مقدمات حکمت است. خلافا لصاحب الکفایه که در هر دو جا قائل به دلالت وضعیه است.

حالا در مورد دلالت ماده امر بر وجوب که گفته شد بالوضع است ادله ای ذکر شده است:

وجه اول: من المحقق الایروانی، فرموده: اصلا در مورد استحباب از مولا حکم مولوی صادر نمی شود. یعنی وقتی مستحب می شود نماز شب، اینطور نیست که یک طلبی از مولا بما هو مولا صادر بشود، بلکه از مولا طلب صادر می شود بما هو ناصح خبیر. نماز شب بخوانید ارشاد است به رجحان نماز شب، والا از مولا بما هو مولا طلبی صادر نمی شود. چرا؟

فرموده: اگر طلب مولوی داشته باشیم معنایش این است که اراده مولا تعلق گرفته است به این فعل. خب اگر اراده مولا به این فعل تعلق گرفته عقل حکم می کند به وجوب تنفیذ این اراده مولا. اراده که دیگر شدید و ضعیف ندارد تا بگوئیم تنفیذ اراده ضعیفه لازم نیست تنفیذ اراده شدیده لازم است. حب شدید و ضعیف دارد، اما اگر این حب رسید به مرحله اراده، اراده لاتنفک عن المراد. دیگر عقل می گوید ای عبد تو همچون عضلات مولا هستی، چطور مولا اگر خودش اراده می کرد انجام می داد فعل را، حالا که اراده کرده که تو این کار را بکنی تو همچون عضلات مولا هستی، پس نباید مراد مولا از اراده او منفک بشود.

ولذا ایشان فرموده به نظر ما در مورد مستحبات ما اصلا حکم مولوی نداریم، طلب صادر من المولا بما هو مولا نداریم. و این است علت اینکه چرا امر صدق نمی کند بر استحباب. چون استحباب طلب صادر من المولا بما هو مولا نیست، وقبلا مرحوم ایروانی شرط کرد در صدق امر که طلب صادر بشود از مولا بما هو مولا. اگر امام صادق علیه السلام به زراره بفرماید اشرب دواء، این امر نیست، چون لم یصدر من المولا بما هو مولا و إنما صدر عنه بما هو ناصح خبیر.

آنوقت چون موضوع له لفظ امر طلب خاص است یعنی طلب صادر من المولا بما هو مولا، این است معنای امر. امر یعنی طلب صادر من المولا بما هو مولا لا بما هو ناصح خبیر، و چون در موارد استحباب طلب صادر من المولا بما هو مولا نداریم پس امر صدق نمی کند.

اقول: این فرمایش مرحوم ایروانی به نظر ما تمام نیست. چون خلاف وجدان است اینکه ما بگوئیم در مستحبات شارع بعث مولوی ندارد. شارع فرمود نماز شب بخوانید، خب ما هم نماز شب می خوانیم به قصد امتثال این طلب مولوی استحبابی. خلاف وجدان است که چون ما ترخیص داریم در ترک نماز شب، پس کشف می کند که طلب نماز شب صادر نشده است از مولا بما هو مولا. چرا؟ مگر نمی شود طلب مولوی همراه بشود با ترخیص در ترک؟ عرفا هم صدق می کند که مولا امر کرد به نماز شب.

اینکه ایشان فرمود اراده و طلب مولوی مرتبه شدیده و ضعیفه ندارد، ما نفهمیدیم یعنی چه؟ بلااشکال اراده مرتبه ضعیفه دارد و مرتبه شدیده. اراده ضعیفه اراده و خواستن هست اما در عین حال ترخیص در ترک هم هست، چه اشکالی دارد؟ شما می خواهید از فرزندتان که خوب درس بخواند، ولکن چه بسا بخاطر مصالح ترخیص هم می دهید به او که اگر کمتر هم درس خواند مجاز و بلامانع است. این مصادره است که ما بگوئیم خواسته و اراده مولا نمی تواند همراه بشود با ترخیص در ترک. این اول الکلام است، چرا نمی شود؟ مرحوم ایروانی که ادعا می کند که اراده مولا نمی شود همراه بشود با ترخیص در ترک دلیلی نمی آورد بر ادعای خودش. می گوید طلب مولا بما هو مولا نمی شود همراه بشود با ترخیص در ترک. خب به چه دلیل؟ چرا نمی شود؟ اراده چرا مرتبه ضعیفه و شدیده ندارد؟ پس اراده هست، اما حالا اراده مولا را شما می گیرید شوق مولا به فعل عبد یا می گیرید طلب مولا نسبت به فعل عبد. در عین حال مولا بخاطر مصالحی می گوید شما مجاز هستید در ترک.

آقای سیستانی فرموده اند: این فرمایش محقق ایروانی نشان می دهد که ایشان قائلند که ملاک صدق امر ربط الشخصیة است، یعنی خطاب طلب صادر من الشارع متضمن این است که شارع شخصیت خود را به این عمل ربط می دهد که اگر مکلف این عمل را انجام نداد هتک حرمت مولا باشد. بعد هم معلوم است اگر امر شارع را اینجور معنا کنیم، خب فقط در واجبات مورد پیدا می کند. اما در مستحبات ترک مستحب که موجب هتک حرمت مولا نیست.

بعد ایشان فرموده اند: ولی ما گفتیم که ظاهر خطاب تکلیفی که از شارع صادر می شود ربط الشخصیة نیست بلکه ربط العمل بالجزاء است. چرا ربط الشخصیه نیست؟ قبلا این را ایشان مطرح کرد، یک شاهد دیگری هم ایشان اینجا می آورد می گوید شاهد این است که اگر بنا بود که ترک عمل توسط مکلف موجب هتک حرمت مولا بشود می شد ظلم به مولا. قرآن می گوید "وما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون"، گنهکاران به ما ظلم و ستم نمی کنند به خودشان ستم می کنند. خب اگر بنا باشد که عبد گنهکار هتک حرمت مولا می کند این می شود ظلم به مولا. اینطور نیست که عبد گنهکار هتک حرمت مولا بکند.

این مطلب را که ایشان فرموده اند حضرت امام هم در بحث تجری دارد که اینکه شما می گوئید حتی در عصیان فضلا عن التجری عبد هتک می کند حرمت مولا را، اینطور نیست. یک عبد ضعیفی که شیطان او را فریب داده است و هوای نفس بر او چیره شده است وقتی که عصیان می کند کجا هتک حرمت مولا می کند؟ در مستحبات که یقینا صدق نمی کند، حتی در واجبات کسی که روی وسوسه شیطان واجبی را ترک می کند یا محرمی را مرتکب می شود آیا این ظلم به مولا کرده است و هتک حرمت مولا کرده است به این معنا که توهین به مولا کرده است؟

سؤال وجواب: حالا این من آذانی فقد آذی الله را باید معنا کرد، یعنی عملی است که طبق خواست خدا نیست. اما اینکه بگوئیم این آقا توهین به خدا کرد، ما چه هستیم و که هستیم که بخواهیم نعوذ بالله به رب العالمین توهین و هتک حرمت کنیم. ما اسیر نفس وشیطان هستیم گاهی فریب می خوریم و گناه می کنیم.

سؤال وجواب: هتک حرمت خدا ممکن است ولذا گناه مستقلی است، اما کلام در این است که عصیان هتک حرمت مولا نیست.

آقای سیستانی فرموده اند پس خطاب صادر من الشارع متضمن ربط الشخصیة نیست متضمن ربط العمل بالجزاء است. خب جزاء همانطور که می تواند عقاب بر ترک باشد می تواند ثواب بر فعل باشد، و در مستحبات ثواب بر فعل هست. پس درست نیست که ما بگوئیم امر صدق نمی کند در موارد طلب ندبی.

سؤال وجواب: مرحوم ایروانی می گوید تارة مولا طلب می کند یک چیزی را از عبد لا بما هو مولا، بل بما هو ناصح خبیر، و این امر نیست، و در موارد استحباب طلب از مولا بما هو ناصح خبیر صادر می شود. و این مصادره به مطلوب است و دلیلی بر آن نمی آورد. مولا می گوید نماز شب بخوانید و اتفاقا نماز شب یک عمل عبادی است و انسان موقع نماز شب قصد امتثال امر مولوی می کند. چون قصد قربت لازم است در نماز شب، ویکی از مصادیق روشن قصد قربت قصد امتثال امر است. در حالی که اگر بما هو ناصح خبیر باشد که نمی شود قصد قربت کرد که مثل قول طبیب که من شرب دواء می کنم قربة الی الطبیب. باید امر مولوی باشد تا من قصد تقرب الی الله بکنم.

وجه دوم: صاحب کفایه فرموده است دلیل دلالت ماده امر بر وجوب بالوضع تبادر است. وقتی می گویند أمرَ تبادل می کند وجوب.

اقول: این فرمایش ایشان که تنها دلیل مرحوم آقای صدر هم همین است به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای اینکه تبادر می سازد با اینکه ظهور اطلاقی أمرَ در وجوب باشد. منحصر نیست منشأ تبادر در ظهور وضعی. بله وقتی می گویند آمرک أن تفعل کذا تبادر می کند وجوب، اما این تبادر مستند است به وضع؟ به چه دلیل؟ شاید مستند باشد به اطلاق و مقدمات حکمت.

وشاهد بر اینکه ما احتمال قوی می دهیم که ظهور امر در وجوب مستند باشد به اطلاق و نه به وضع این است که عرفا در موارد طلب ندبی هم صدق می کند أمرَ، اُمرنا بصلاة اللیل.

بله اگر امر به معنای فرمان و دستور بود بعید نبود که عرف بگوید اینکه فرمان و دستور نیست. فرمان و دستور باید الزامی باشد.

ولی ما عرض کردیم که معلوم نیست و بلکه مظنون این است که امر مرادف با کلمه فرمان و دستور نباشد. أمرَ، مثل نهَی. قرینه سازی که بکنیم امر در مقابلش نهی است، کسی این را ادعا می کند که در مقابل مکروهات نهی صدق نمی کند؟ خداوند نهی کرده است ما را از لهو مثلا، با اینکه لهو حرام نیست مکروه است. نهی در موارد نهی کراهتی صدق می کند. خب امر هم مانند نهی است.

سؤال وجواب: اگر الان بگویند آقای خوئی، شما به ذهنتان تبادر می کند آقای خوئی استاد بزرگ حوزه علمیه نجف، نه آقای خوئی شارح نهج البلاغه. خب این تبادر است دیگر، در حالی که این لفظ علَم هست برای هر دو نفر. پس تبادر آسید ابوالقاسم خوئی این مستند به وضع این لفظ برای خصوص ایشان نیست، چون این لفظ وضع شده است برای شارح نهج البلاغه هم. تبادر ممکن است منشأش ظهور اطلاقی باشد نه حاق لفظ.

سؤال وجواب: این أمرَ که شما می گوئید اطلاق دارد. کلام در این است که بگوئیم امرنا الشارع بصلاة اللیل و إن کنا مرخصین فی ترکها. این مجاز است از نظر عرف؟ چرا مرحوم آخوند وآقای صدر و آقای تبریزی این را مجاز می دانند؟ ما که هیچ احساس مجاز نمی کنیم. اُمرنا بصلاة اللیل بعد هم می گویند یعنی واجب است؟ می گوئیم نه ترخیص در ترک هم داریم ولی به ما گفته اند علیکم بصلاة اللیل. تا قرینه بر مجاز نشود شما نمی توانید ادعا کنید که کلمه امر وضع شده است برای وجوب.

وجه سوم: مرحوم آخوند فرموده است: برخی از آیات و روایات هست که می گوید کسی که مخالفت بکند با امر خدا و پیغمبر، او مستحق عقاب است. "فلیحذر الذین یخالفون عن امره أن تصیبهم فتنة أو یصیبهم عذاب الیم". معلوم می شود تلازم هست بین مخالفت امر و استحقاق عقاب. کأنه فرمود بین مخالفت امر خدا و پیامبر وبین استحقاق عقاب ملازمه است. خب اگر امر شامل طلب ندبی بشود که این ملازمه مختل می شود. در موارد طلب ندبی اگر امر صدق کند پس امر هست ولی استحقاق عقاب نیست. و این خلاف مفاد این آیه است که به شکل عموم و مطلق می گوید هر مخالفت امری تلازم دارد با استحقاق عقاب.

اقول: این استدلال درست نیست. چرا؟ برای اینکه یک بحثی هست در اصول، این بحث را ما مطرح کنیم به شکل کبری، وآن این است که یک فرد می دانیم خارج است از خطاب. مثلا اکرم کل عالم، می دانیم زید وجوب اکرام ندارد، اما شک داریم جاهل لا یجب اکرامه پس خروجش بالتخصص است، یا اینکه عالم لایجب اکرامه پس خروجش بالتخصیص است. مرحوم شیخ قده تمسک می کند به اصالة عدم التخصیص ومی گوید اصل این است که اکرم کل عالم تخصیص نخورده است پس ثابت می کنیم که خروج زید از این عموم خروج تخصصی است. کأنه اکرم کل عالم متضمن عکس الحمل است که و من لایجب اکرامه فلیس بعالم، این عکس الحمل اکرم کل عالم است، و حیث أن زیدا لایجب اکرامه فلیس بعالم.

مرحوم آخوند فرموده است: عقلاء اصالة عدم التخصیص را در اینگونه موارد جاری نمی کنند. جائی اصالة عدم التخصیص جاری می کنند که شک دارند که این فرد خارج است از مراد جدی در عام یا خارج نیست. زید عالم نمی دانند داخل در مراد جدی اکرم کل عالم هست یا داخل نیست، شک دارند در خروج یک فرد از عموم، اصالة العموم و اصالة عدم التخصیص جاری می کنند. اما اگر بدانند یک فردی خارج است از عموم، مراد جدی مولا شامل این فرد نمی شود قطعا، کیفیت اراده را ندانند که آیا به نحو تخصص است یا به نحو تخصیص، جائی که مراد مولا روشن است که اکرام این آقای زید وجوب ندارد، اما نمی دانند چرا اکرام این آقای زید وجوب ندارد، چون جاهل است تا تخصص بشود یا عالم است منتهی تخصیص خورده است عموم اکرم کل عالم، کیفیت اراده وقتی معلوم نیست اما مراد مولا معلوم است، اینجا بناء عقلاء بر اجراء اصالة عدم التخصیص نیست.

و این فرمایش مرحوم آخوند فرمایش متینی است.

مانحن فیه هم همینطور است. ما می دانیم که این آیه شامل طلب ندبی نمی شود، و در طلب ندبی استحقاق عقاب نیست. حالا نمی دانیم چون امر صدق نمی کند، تا خروج بشود تخصصی، یا امر صدق می کند و لکن استحقاق عقاب در مخالفت آن نیست، تا بشود خروج تخصیصی. اینجا جای اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص نیست که شما بگوئید اصل این است که این آیه تخصیص نخورده است پس معلوم می شود طلب ندبی اصلا امر نیست. می شود تمسک به اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص.

برفرض کسی بگوید من نظر مرحوم شیخ را قبول دارم که مانعی ندارد که ما اجراء کنیم اصالة عدم التخصیص را لاثبات التخصص. باز مبنای مرحوم شیخ اعظم مختص به جائی است که دوران امر بین تخصیص به مخصص منفصل باشد و بین تخصص. مثل همان اکرم کل عالم که ما می دانیم زید واجب الاکرام نیست ولی امرش دائر است بین تخصیص به مخصص منفصل یا تخصص. اینجا مبنای شیخ را می شود پیاده کرد. اما در این آیه دوران امر است بین تخصیص به مخصص متصل و بین تخصص. یعنی اصلا این آیه شریفه ظهورش منعقد نشده است نسبت به طلب ندبی. چون اگر هم خروج طلب ندبی به تخصیص باشد مخصص متصل است. آن مخصص متصل عبارت است از بدیهی بودن عدم عقاب در موارد طلب ندبی. این امر بدیهی است، قرینه لبیه متصله است که اصلا ظهور این آیه منعقد نمی شود در طلب ندبی.

پس ما اینجا چه جوری تمسک کنیم به اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص. اصالة عدم التخصیص یعنی تمسک به اصالة الظهور. اصالة الظهور خطاب عام در عموم. معنایش این است دیگر. اصالة عدم التخصیص عبارت است از تمسک به ظهور عام در عموم. اینجا ما یقین داریم ظهور این خطاب فلیحذر الذین یخالفون عن امره اصلا در مورد طلب ندبی منعقد نشده است. حتی اگر طلب ندبی تخصیصا خارج بشود، مخصص متصل است و در آیه ظهور منعقد نشده است نسبت به طلب ندبی. آنوقت ما چه جور تمسک کنیم به اصالة عدم التخصیص که یکی از شعب اصالة الظهور است؟

 سؤال وجواب: عدم عقاب در طلب ندبی از بدیهیات است. آیه می گوید کسانی که از امر پیامبر سرپیچی می کنند مستحق عقاب یا فتنه هستند، و مسلم در امر ندبی بدیهی است که این استحقاق عقاب یا استحقاق فتنه وجود ندارد.

سؤال وجواب: وجوب اطاعت پیامبر در اوامر الزامیه پیامبر نیاز دارد به جعل شارع، ولذا اطیعوا الرسول امر مولوی خدا است. برخلاف اطیعوا الله که ارشاد به حکم عقل است اما اطیعوا الرسول حکم مولوی است. والا ممکن بود کسی بگوید اطاعت پیامبر در اوامری که صادر می کند ولو اوامر الزامیه باشد واجب نیست. ما علی الرسول الا البلاغ، پیامبر وقتی امر الزامی هم بکند اطاعتش واجب نیست، آیه می گوید نخیر، اطاعت امر الزامی پیامبر لازم است و الا مستحق عقاب خواهید بود.

پس این وجه سوم تمام نیست. کلام واقع می شود در بقیه وجوه انشاءالله.